

الله

۱۱۰۲۸۳۴

۱۴ بهمن



از هزاران غریب این بیست و دو
تاریخ آرزویم نقد خان
نامه نوشته اگر نبود شریف
طاعتی منظره کمال خویش
آرزویم، شریف او نامه ام
میدم در سایه بایم خود به پیش
حفظ گاهی کرامت با شرم
تا نهند آن مردمان مردم خویش

این دورود من به ای یک مرد
میزبانه تا بگویم مردمان
هر یک که آمد و از او شریف
روز شرفی هر آن و از او خویش
میزبانه تا بخواند نامه ام
نامه ای که از دوری ام زارین خویش
بسی مردان بزرگ کشورم
درسی جویم من زارتان خویش

مطابق الله

ج-۱

امده - ۵/۷



خوش آمدی

آه ای ایران ای قهرمان خوش آمدی
 آن شهیدان وطن آن قهرمان عزیز
 بر سر قبر شهیدان و عزیزان وطن
 ای من ای سرزمین نیر زار
 هر مردم سال دور از وطن
 با خدای خود تو پیمان وفا
 با چنان غمزه تو را منع بوده ای
 انقلاب مردم ایران زمینی
 مردم ز جهلش این سرزمین
 صاحب دیرینه داری وطن
 خانه ظالم خراب را کف خاکم و ازین
 هر مردم زندگی سازی ز تو
 افتخار مردم محروم ایران عزیز
 انگ شوق از هیثم مردان و زنان
 تو دهن کرداری از هر زبان
 کرده ای حیدان جهان ای قهرمان
 کرده ای اعجاز بادست تهن
 تحت استبداد آن خود و دود و دزد
 کاسه لسان نه بداد گنگ
 یا نکه یغما گر و خونخوار و جغت
 مردم ایران تو را بر سر نهند
 هیثم مار و شگ کند دیدار تو
 مردم ایران ز هر کس و زبان
 نام تو با نام ایران عزیز
 در دلاسر صفه تاریخ ما
 نام تو بر تر ز بایک حرمینی
 بخت یار ناگان برود دگر
 راه کر سر مست ایران دگر
 نام ایران زنده کردی سر فراز
 نام تو در صفه تاریخ خانه جادوان

سوی ایران با جلال عزت و جاه آه ای
 مع دوستان آن شهیدان سوی جادوان
 در بهر خانه همچون ملک باز آمدی
 نیر ایران سوی ایران هر ایران آه ای
 جان نشانی کوری و حکمت فراز آمدی
 بستی ای مرد خدا سوی وطن خوش آمدی
 تا بلند می شریک آن ای ملک خوش آمدی
 بار و کوری تو ای بیدار دل خوش آمدی
 با تو هر زم ای امید و شایه خوش آمدی
 تو برانی از دهان روی گنج خوش آمدی
 خانه سازی هر مردم خانه ساز خوش آمدی
 با دوست کادر گرای دایر خوش آمدی
 ای ابر مرد جهان چشم براه خوش آمدی
 زنده سر ازیر از قدم صفت خوش آمدی
 ای امید خواجهان و سادان خوش آمدی
 باز بان آتشی ای خوش زبان خوش آمدی
 آن بت اعظم شکست بت شکن خوش آمدی
 راه خون کوری تو ای نیر خوش آمدی
 تو بر سندی ز مردم هر بان خوش آمدی
 تو بر اندی از وطن ای قهرمان خوش آمدی
 چون تری سرور بیاد هر دم خوش آمدی
 مخلصان بر سر و حرکت نور ساری خوش آمدی
 آفرین گویند بان اهل بیان خوش آمدی
 هم عجبی باشد تو با نام و نان خوش آمدی
 کشته نی کسی آتشی زنده بد خوش آمدی
 او شهید خنده انجمن تو پیرز آه ای
 کرده ای بر سواد افشیدن شایه خوش آمدی
 راه نکان رفته و سواد وطن خوش آمدی
 کرده ای ایران بلند ای سر بلند خوش آمدی
 جادوان کوری تو نامت با وفا خوش آمدی

خوش بینی

نام خواند بخند. مهران

حضرت اکیت اللہ امام خمینی رحہ بزرگوار نقاب مقدس ایران زمین

«وكانت ان المكلف اذا دخل القرية اخذها وجعلوا غزاة اهلا (اذت وكذا في لفظه)»

ولم تزل تحت القارة العظمى وصفت على الهند في غنى الأرض ومروجها البها البها العظمى.

آکیدی ای قهرمان خوش آکیدی

سر عزیز که از این راه دور هم آید با هزاران ایرانی و مشترک که از سید ادب می آید و در حرم اهر می بینیم، چاره به ترک آتش خود کرده و در راه جان پراکنده و با همه با شکست می بینیم و می بینیم که آن ابر مرد در این زمین در و در گفته و تمام آزاری بیان در دل خود را، آن سرور بزرگوار در حین می کشد.

[illegible]

بالکینه و شوق و دایم را غمناک گرفته و هرگز مرا غم ندانان خلق همچون نام برادران و عزیزان مجاهدان را در ویرانی امداد انظار ننهند
 نمود. خداوند مجاهدان را علیه دشمنان و هر یک که نبوده و در زیر تیغ نین در خون کشیده و یا در ساداک جانها آزار
 نگذرد و دیده اند. (امیدات در زیر پرچم انقباض آن رعد بزرگوار اینی همیشه و هرگز نمی گسسته و هرگز در وقت پلید اعتبار -
 تفرقه انداز و حکومت نمی - بار در بر نیاده شود. لا اله الا الله من المؤمنین استخوانا صلواتیها فان تبت احمدها علی (الله)
 فتعبدوا الله تعبدوا الله فان غایت غایتها یا العمل و استخوان الله یحب المسلمین - اما المؤمنون اخوة
 خالصین این اخوانکم و التقوا الله لعلکم ترجحون لا

در اندیشه ام که چرا ای تاج خورشید که می از غنچه هر تنی است و کان نایک آنرا تاجی است حشمتی برگزیده بود تا می عمل قمری بجای
برد میبرد. تاج خورشیدی بر لبای هجرت بنوی تنظیم و معانی با اسلام ندارد. گذشته از این تاریخی رفیق و در غرض خصلت و در این
در کشت و زرع است. تاج قمری هجری و محرم بجز اینگاه سال در میان خلیفه دوم عمر تدفین شده است. روحانیان گرانمایه -
مؤقت و رزمنده ها که با کج آسمان انقلاب کرده مردم بر پا شده عید اهدای دارند که بر سیاهی تابناک انقلاب قدسی
ایرانیان پرده غلیظ زبان برادران عرب کشیده شود؟ گرچه ما خود را با برادران خلیفه و دیگر ملت های عرب همکیش و همدم و
و همزیم میدانیم.

بنام کز آری بیان و تمهید می است که از ارکان مجموعه اسلامی ایران گردد چنانچه کرده بآب اجازه از آن رهبر
بمذکر میزد که بابت دانی آیه شریفه (لا و سارسلنا من قبلنا رسول الا ان یقرءوا من قبلهم لیسمی الله علی شیء و یجهدوا من قبله)
و هو الفریز الحکیم)) آیه اعطیات و عبادات غلط عربی که برای فارسی زبانان و دیگر زبانهای مردم این سرزمین قابل فهم نیست
عرض است؟ زبان رب و لیک و لیک فارسی که از زبان عرب نیامده و از الف و الفیض، المقتضی و الموعود را بر فردوسی و حافظ
و سعدی برآید نیست. اگر زبان و فرهنگ ایرانی حفظ و تقویت میشد در آن اعصار که فرهنگ عمومی، حقوقی و زبان معیار
بود، زبان قبیله و عرب و ترک در زبان فارسی تحلیل میرفت و متنی هم زبان شکل میرفت و امروزه خسته ای بنام زبان کرد
ترک و عرب و بلوچ در بین بزرگ طایفه است و بهر که حقیقت برآورد و آن نامی که افتد همان است، حقیقت زائیده اقتضای
بر فردوسی آن بمذکر زبان و فرهنگ برادران غده فارسی زبان ایران زمین را محترم خواهد شمرد.

و دیگر آن دانه رو بنامه ۹. (قومی است و لا علی الدهر فتی)
و تمنا عوق رقص (الحقیق)

صحنه سوم

بت که برای گزشتن امپراتوری هند ریز خنک کند، آتش کا میا هر سر و دوش بید بوده است که
 سوال نکند "حقوق بشری" همانقدر معتد است که "انقلاب صنعتی" خفشی عاری از مهر
 برای هم ایرانی "شعبه" تفتید بخت و اسمعیل برین در عمر مسلمان "برای ترویج دینی
 اسلام" بت برستان و بیگانگان را از دم تیغ گذرانید زده یلغ صفتی الهی صوفی اردبیل برای ترویج
 مذهب "شعبه" عقول مسلمان و خوراک بار خنک بگویند که برای که در شیبه دور و آن شک داشته
 ناچار بودند برای اثبات "عقیده" بدین بانی مرده خویش را زنده در آورده و بسوزانند اصطلاح بدین
 در زمان فارس که همانند در دیگر بلاد است گویا بارگاه آن دوران مردم و دردناک است
 خاطره دردناکی که از دور و دور حد آن بوده و فراموشی نکرده ام یعنی لیدر ابوطالب یزدی بگناه و
 فتوای "قصه" "اسلام" در خانه خلافت که مایه د شد "حایان" الحریضی به اماکن مقدسه
 در کربلا و نجف و کتار و غارت برادران مسلمان خود را انداخت. امید است دیگر اعمال و حیثیت نام
 دینی و یا انزیم همدست بگردد و عقل و منطق جایگزین شک و تردید و تانک شود - آئین
 شهادت تاریخ مردم این سرزمین از آنجا بیدار می خورش تا امروز - بحر حبه و کرم و کوه
 مدت - روی آسایش و خوشی ندیده و مزه عدالت را نچشیده است. دردناک است گفته شود که اسلام
 بکلی از عهد همدست همانند حق حق بود و یا نصیب مردم نهمیده ما را برده و انظار کرده
 و با همان عیب رانده است. اهداف ترویج همانند ما هزاره گان با نانی برده دار و حرم دار و کج
 نشی برده اند و از دید مردم ستم گری با تفاوت این بوده است که زبان اربابان پیشین را می دانسته اند و با نانی
 بدوران بکیده همد. مردم ما نمی دانند تفاوت میان حق و "واحد المؤمنین" بگذرانند عدالت خدا بینداند و مردمی خوشی
 را بیگانگان بکشد برده اند. بزرگوار در حال زاری و آید بانی بکشد و عمر را در فعل قدمت آید ساز کین دار
 امید است همین عدالت نشی و مردمی با دست آید سازان انقلابی با دستگیر می و کین و غم و غم و غم
 تلیل گردد. نمونه هامی دردناک بسیار است، و عجب برای "خنک مکان" همانگونه بیدار برده اند
 که انوشیروانی "دارگر". گواه این مدعا است خنک و خفت هامی بیست و یک سال در برابر مردم خوراک
 و بینا گری بیگانه بوده است که تاریخ از این بت گزیده و بخنده در حق آن دزنده آن انقلاب کنونی بر عهدی
 آن امام است.

واقعیت دردناک اینست که در تاریخ اسلام بخور و زهر زمان گزیده و حقیقت متحد و ابابکر همدستی که نشی
 حال ایران نبوده است دیگر عدالت چشم گشاید بجهت نمی رود. خلافت بنی امیه علی و درگیر خنک
 صفتی که فوی آنرا نکرده آن افان والا جابه عمل بر آن روی افانی خرد می شود. خاندان
 بنی هاشم تحت تعقیب و آزار و شکنجه می باز و جان باز و موفقیت یابی بخت نی آورده اند. حمایت
 یادی از حکومتی بر برادران خراسان شود که بیدار بر عمل و سعادت بوده و پادشاه (تقی)
 حقیقت تلخ و دردناک اینست که مردم نهمیده ما از عدالت اسلام بهره مند نشده اند بلکه زبان
 و فر هنگ خویش را از دست دادند و دین را به طاعت ایرانی لازم یا کشیده که امید است مسلم غمی آنرا
 جمع و محکم و استوار نماید. زبان و فر هنگ زیر بنای استقلال و نمایانگر شخصیت ملی هر قوم است
 اگر این زیر بنای سر برادر جمهوری اسلامی و تمدن و عدالت اجتماعی آن نخواهد توانست در مقابل توانما
 سگینی آید و گماند و همچون "تمدن بزرگ" عاری از مهر و خواهد رخنه. تاریخ گواه است
 و خدای بزرگ حق هد که پس از عهد جهان گشایان عرب تاکنون کشور ما توانایی آید و برابر هیچ یک

از ترغابی همیب - ترکان غز و سلجوق و خوارزم مغولان و تیموریان و روسیان و انگلیسین
و آفریقایین - را ندانسته و حتی توانسته است حدودی گریز را که هیچ آن قوانین و مقره قوانین را
بگیرد و مانع بر سر کار آمدن خون آلوده ای نباشد خواجه قاجار که ایرانی نبود پیوره نالعه نماند
که در دوران سلطه جوی تجا در ترکان عثمانی گرفته بود البته با کمک قزاقان ترک .

و آن سرور بزرگوار ترجه دارنده که منظور دفاع از سار و ملک است و نه تجاوز و بی ویران که بدست
در این مورد دست کمی از ایران نداریم . جواهرات سلطنتی با آن تخت طاووس و توده نور با همه درخشندگی هایشان
زلات و شرف از اشک چشم سار و آن و نیمال هندگی و بدکشان نیست . هندیا برای دزدکی دو واژه
دارند چورکی و تادری .

تاریخ گواهی میدهد که پیش از عهد عرب - با همه بیداری شجاعت هان حتی شش انگشتی و
سازنی حفظ همه اسلحه جهان گشت - از روی اتفاق - ترانست کاغذ بریده و بیدارگر داریش سوم را
و اگر گویان نه حملات روسیان دفع و تعقیب شد و در ایران عزت همه را ندانسته اند و اگر نگاه کنی تاریخ
نشینان عرب نمی خوانی میزدند و بوقع کین میدیدند .

از این دگر نماندن سار مقابل دشمن پیش از عهد عرب و زبونی ایران از آن چه بوده است ؟ نتوانسته
مورد خنیا سازد و ترسی باقی تکفیر عزت است برده و حتی این ترا دردی تاریخی را بطور کامل و دقیق نگردانده اند .
در دوران سنی سنی و صادق هدایت نغمه ای از آن سرور غم انگیز را سروده اند . گمان میکنم اگر زبان
و فرهنگ سار نتواند خوشی و کینه جهان گشت با آن عرب نمید و با زبان غیرت و دلاوری اسلام هرگز بیگرفت
غور مثل سازنده سپاه و حتی ها که نماندن عوار و زبون در مقابل محمود افغان را از آن نمید و گمان
میکنم ابوسلم خراسانی و بابک خرم دل که در زبان و فرهنگ و غرور ملی بوده اند با کمک ملی ایران (تورکی
اموی که گویان و دیگری ایران ترسی عجمیان را از دانه و متزلزل ساخت . بابک با فرهنگ سنی همیره را
با عین خود درج کرد و حتی خانی با ترس و لرزه تاج خند را بر سر دشمن نهاد که با همه آفرید و دست
تاریخ نگارید و دیگر هیچ شک با آورد . قریب آن ایران زمینی از هر کیش و اندیشه برنگار و گرامی و ارجمند
« دلم و نسیم ولی دینی » نام تو برتر از بابک خرم دل . او شهید خدیجه افغانی تو پیر و زکند می

امیرم خان ارمنی هرزم مختار خان آرمین ملی انقلاب سر و ولایت نیز برای مردم ایران گرامی است
که ز روی پیراستن زبان فارسی دانه و گریز فرهنگ ایرانی از روی توار برستی - که از آن بیزام -
نیت برادران عرب را با گمراهی ستمیده زخم کشی و گرامی میداند که کارگر و کوشش و زور و درخشندگی ایرانی در همین
بایه است که لویه دارم در جمهوری اسلامی ایران برادران عرب زبان ترک زبان کرد زبان بلوچ و ارس و آسور
در زیر پرچم ایران متحد و برتر زبان مادری عزیز را همراه زبان فارسی بیاموزند و سرور زیبای مادرین را با
زبان های پر شور ارس و آسور بیارایند . هنوز زبان مادری ام ترک زاده عربستان و آواره مغرب زبانی
همه ایران نه است همت هم و همه جدا نیستند است صلح و دوستی . « لا اسلام دینی اسلام »

بی پروایی زبان و فرهنگ و تاریخ باطل باریه بوده است که اگر خلا و رشتان اهمیتی نمی کردند تاریخ را
هنوز بریده افغان : بخین خدیجه که کوه گود
سر باریک هان کیر مرت بود

پرا این همه بی پروایی و ناسمربانی زبان و فرهنگ سار و شخصیت ملی سار و وطن ؟ چرا روحانیان و شکر
و جانفشان و مبارزان راه حق ترجمی بانی امر مقدس ملی میدهند ؟ دینی مقدس اسلام ، ملیت منافع ندارد « حب الوطن
من الآمان »

اگر محمد علی باب بپیرازی بایستد حرامات نبرد و سرجه سینه که عمری زبان خداست بکند حدیثی
عرب مهر جاهلیت در چشم و معانیات سوق الحاکم بوده است و میراث که بیابان زبان ماهها
بود آن زبان هندوان موسی و حبشی زبان غم بود و محمد با زبان سخن و ان قرنی که خود مدد آن
X بود آریات خدا را بر مردمان میرانده اند. ادعای امام زمانی و پیغمبری میکرد و میخاست. در بلفته کردان
نیکوای الواع. را با زبان عربی دست و پا شکسته را میگرد و دست بدامن هم میزدی مدعی سخن خود هاشم بنیادی
آزادی هم میزدی بپیرازی با آن عزت تدبیری میراث می یافتی شکست نمیبرد. حمله با بیان شاهد الدینی شاه
در کنگره گاه. و در آن دوران طلعت و چهل و خفشان نمودن از سید جمال الدین (افغانی) و مرید
با و فانی میزارضای کرمانی که شاهد الدینی می بود را از مردم تشدید می کرد و میراثی خال اینکبر
آن چهره افغان بدست در میان آمدن که نشسته و با طایفه ارگرمی دودمان کا جابر بر جیده و در چمنزار
ایران زنی علف هرزه ای تمام رضا عراق نمیدوشت و نظام بر سریده و حتا جی سا پیش در زبان دانای
آهنگه دمید. خطای ایدیس که اینی رت نام نمی برد همگی آن سرگود و جان فانی بی کبریت ایران در تاج
در خنک ملت ثابت می کرد. زنده باد زبان مادری باینده باد حق جنگ علی.

این کلمات از دست محمد علی باب است
به گفته سید محمد باقر

امید است جمهوری اسلامی ایران نظامی آن بی باک آزادی بیان و قلم بوده و زن و مرد در مقابل
قانون یکسان باشند و برادران غیر مسلم و عجمی و زرتشتی و یهود و مسیحیان و نصاری و
اهل ذمه در نیامند و مزاج و عجل جان خود و آن نایب و زحمتش در زیر نام "شغل آزاد"
"و یک جلال" است و معنای "با هویت و زینت" و دارای "عقل و محاسبه" شوند گرچه خود را محاسب نبوده
"آزاد شغل هستم" در میان شهیدان انقلاب بخدائی و بیایند نام شغل آزادان و یک جلال کاغذی
در مرمره دار بچشم نمیخورد. (عینی نوشته زنده است که امام علی مرتضی اندوخت میراث که است و همچون
سلف و خلف خویش بر گدائی داشته و کاغذ زنی و خود مرمره دار بوده است). و گمان می نمود خادیم
امید است - بلکه ایمل دارد - که در جمهوری اسلامی تربیت و میراث شهیدان و مرمره داران انقلاب
مردودیت محو خط و خن شهیدان انقلاب گونی - با رعایت سواد زبان - با رورگر و دقت و دقت روحانی
عالمیه. هر مردودیت طایفه ای و بهمانی مردودیت مردودیت خود و ایران راه عربستان میسر
و بیایند این نگردد. انقلاب مردم ایران با همه آن برزگوار و با هانت بی مردم می مردم زحمتش روحانی
در روشنتر بر وجود آمده و نه بدست گودا چنان "و سید انقلاب".

امید است که روزی که تمام برآورده شود و خن حینی فاطمی ها و هند و روز به ها و علی
نریخته همچون ابرسمها، آب ها و ابی مقصدا مهر نرود و وقت دقت تاریخ آنگاه که
ایمال دارد آن مرد بزرگ نخواهد گذاشت که انقلاب و رف و عینی مردم ایران با نهادهای سواد دار
و عرافات محمد عتیق بر گردد و امیران نیز خن آسم باز برای طعمه آید.
با نرجه با بی واقعیت که برای بیست و یک سال جوان روز بروز هم نزدیک تر می شوند
همگی و هنر بی اجتناب ناپذیر و جبر است. با همه بپیرازی از غر - زده می میانش را ناریه میگیریم
و تجربه های از زنده اصف و کاشانی را رد می کنیم. همانگونه که دانش در حلق اسلام از آسمان و تجربه ایست ایران
هند و مصر و ایران و مردم بوجود آمده دانش ایرانی نیز میزاند با زیر پای عدالت اسلام از تجارب بی غریب
نرمند و بار در بر خفت.

خلافت بیان عرب بین از حنیف برسد عقل آنگاه و سرجه سینه که نهاده است سوزانیدن و برده خانه رنجی دیگر

مذاهب و «لاک ب راکت» درست تفسیر شده است و بجای غرابت جنبش از دشمن
 کتاب میگردند. ملایان علم و دانش را از شرق و غرب گرفته و آنرا به دست گرفته و به همانیان
 عرضه داشته اند. در میان مستمرات امپراتوری عرب ایران داجو علی است هائیس - با زبان بریده -
 بر علیه ایرانی نهفت در حق اسلام بوده است. صادر، صادر وطن همه و ایرانی تو حق با زبان بریده
 همه از ایران نمی گویند، هو ایران نمی گویند من مبار. صادر، برادران عرب رو شکر و افان
 دوست ما از کرده شما کسان عزیز و دشمن بنام اسلام گرفته اند. برادران غلطی صادر راه مبارزه
 ما با چه بهادر ایرانی نیست یک خراج اعلا حقان داده اند، و اگر نوبت است که دشمن خود را ادا
 کنیم پیش به تنگ برادران ستم دیده مدعی «کن للظالم خصما و للمظلوم عونا - علی علیه السلام»
 منظور از دشمنی این نامه برای تقید و گرفتن وقت گران ۲ و آن حضرت بیان طرز فکر و نظر
 روشنگران آواره و امید دار بازگشت ایران عزیز است و امیدوار است که مورد ترقیه و عنایت آن
 بزرگوار قرار گیرد. اگر چه حق را داشته باشد اگر روم است در سر آینه ز دیسایران
 در محفل آن باب شریف بشود.
 مگر چه بشیم خرافات شاهی آن کرد
 باز دیدار ابر مرد ایرانم اگر ز دست

زنده باد ایران - زنده باد جمهوری اسلام - بایزیده باد برابری زن و مرد - زنده باد آزادی و صلح
 بایزیده باد همبستگی ملت های ایران - جاودان باد نام رهبر انقلاب -
 نام تو در صفحه تاریخ ماند جاودان
 جاودان گردی توانست با وفا خوش آمدی

محمد بنبر انقلاب

آرمین

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه»
 بیست و نهمین خدمت ناچیز در مطبوعات ایران در راه انقلاب
 شعر خوش آمدی و گرز و دگر بوی

با یک اجازه آنحضرت و بنا بر آرای بیادوست این نامه بجهت از روحانیان مبارز و صفیته های مردمی
 و مقام های مملکتی غرض شده میشود

که ضمیمه: تقریر بابت فعالیت شش هزار دانشکده و همگی ایران را دارد نام مستعار «فرخنده یاور»
 را در نسخه های خود بکار بسته است. نام هفتی حج - آرمین است و استاد دارد که آن باشد.

سفارت دولت موقت انقلاب اسلامی ایران - کانبرا

تاریخ: ۵۷/۱۲/۱۸

شماره: ۱/۲۶۹۰-۸۰/۲۱/الف

پیوست: دارد

اقای جلودار آمیخ

بازگشت به نامه مورخ پنجم اسفند ماه ۱۳۵۷ شما بعنوان سفارت
دولت موقت انقلاب اسلامی ایران درباره پخش برنامه هائی از فرستنده
ABC - درباره ایران اشعار میدارد که طی نامه ای رسمی از
خواسته شد نسبت به پخش مطالب مورد نظر شما اقدام لازم بعمل آورند .
رونوشت نامه مزبور برای اطلاع شما به پیوست ارسال میشود .

با احترام و تقدیر

دبیر اول - پیری مختاری

کفری

11-2-79
Embassy of the Provisional
Revolutionary and Islamic
Government of Iran,
P.O. Box 219,
MANUKA. A.C.T. 2603

March 9, 1979.

The Australian Broadcasting
Commission,
G.P.O. Box 487,
SYDNEY. N.S.W. 2001

Dear Sirs,

I invite your attention to the two articles which Mr. Farhad Yawari, an Iranian national of 93 Bank Road, Graceville, Brisbane, Qld. 4075, has sent to you under cover of his letter of February 23, 1979. As is evident from his letter, Mr. Yawari has written these articles with a view to removing the wrong impression created by a number of news commentaries and interviews such as the interview of the pro-Shah Iranian speaker and the commentary of Dr. Paul Gerber of Brisbane broadcasted by the A.B.C. with regard to the turn of events which culminated in the recent popular Islamic revolution in Iran.

The Embassy of the Provisional Revolutionary and Islamic Government of Iran believes that the A.B.C. is an independent and neutral organisation and by virtue of its independence and neutrality it is expected to strike a balance by broadcasting opposing views on a particular issue. It is, therefore, hoped that it will project the views of Mr. Yawari also for the benefit of the general public.

Yours faithfully,

کتابخانه آساین «طالقانی و زمانه ما»
P. M
P. Azarmvand-Mokhtari (Mrs)
First Secretary in Charge of
Press and Information.

Women's rights in Iran

SIR. The media could have had no better ingredient for their distortion of the Iranian revolution than the recent issue of women.

When Ayatollah Khomeini was in Paris recently a French reporter asked him about pornography. His reply was that one wife is enough.

Also, his recent statement in Qum about women's rights was distorted as well as ill-timed. What he said was that women should dress decently and behave decently in public, which any faithful Christian would approve.

The unfortunate but undeniable thing is that some fanatics and reactionaries have succeeded in manipulating the situation to their own ends. Such elements will soon be phased out, and Iranian women will find their equal position and role in society under the new system: ie the Islamic Republic.

While much has been written in the West about the emancipation of women in Iran by the Shah and his father, the following points should be noted:

About 70 per cent of the people in Iran live in the country or are tribal and these people have never worn veils or been confined in the house full-time. Women assist their husbands in the field. With the exception of the rich, hardly any man had or has more than one wife.

The ex-Shah, the beloved of the western world, passed — rather imposed — a number of laws "favouring" women.

which were hardly implemented. No doubt, these laws were avenues for women of the elite class to join their husbands in plundering the poor.

Under the Shah prostitution had become a fact of life. Females — especially the poor and disadvantaged — looking for jobs had to submit their sex instead of their qualifications and application forms.

According to statistics of the ex-Shah's administration, 60 per cent of Iranians are illiterate and the majority are women. What a brilliant record of "liberalisation" of women by the father and son in 53 years of their reign.

Women's liberation in Iran is guarded by progressive women who presently express their opinion through the media and mass demonstrations, and are fully backed by intellectuals and progressive Muslims.

It is true that Islam gives the upper hand to men, over women, and allows men to have up to four wives under certain conditions. But the time does not allow it. Khomeini confirmed it in his Paris interview.

FARHAD YAWARI,
Brisbane, Q.

THE NATIONAL TIMES
WEEK ENDING
MARCH 31, 1979

The men behind the Shah's fall

SIR, I refer to the article Iran: An Inside View by Elizabeth Reid, (NT, Jan '20), who was until recently adviser to the Shah's sister, Princess Ashraf. I feel it distorted the facts and misinterpreted the nature of the uprising. As an Iranian and a visitor to Australia, I would like to put another view.

The writer tries to tell Australians that the people of Iran are backward and uncivilised, and that the Shah — and before him his father — tried to educate them, but that the Mullahs are trying to turn the clock back.

In the late nineteenth century the Iranian people, supported by the Mullahs, revolted against the Shah of the time and his dictatorial regime, brought in a democratic Constitution and abolished the Majlis (Parliament).

In the year 1906 the Shah fled the country to Tsarist Russia as the present one has fled to America. To achieve that, many thousands of lives were sacrificed; and now the process has started all over again — thanks to the Anglo-American "mission of civilisation."

The Iranian Constitution represents and sponsors social, economic and political reforms. It has been abandoned by the Shah and his father for over 50 years. What the Shah has done is cosmetic and superficial — forcing a woman to unveil is not the woman's emancipation.

Under the Shah and his father, more than 80 per cent of women have been deliberately illiterate. Neither communism nor any religion or group is against literacy in the twentieth century.

In Iran it is a tradition that Mullahs come to the aid of the people against local tyrants and foreign invaders. Once the enemy within or without is overcome and defeated, the Mullahs will return to their mosques and the soldiers to their barracks.

The great Mullah who resides in a Paris suburb and who shook the corrupt throne of the Shah will be received victoriously by the Iranian people of all creeds and will go to a mosque where he will remain as a hero. A national government based on social democracy will be formed and readers may rest assured that Ayatollah Khomeini will not be the President but the spiritual leader.

Witness an example from the past: the constitutional revolution was headed by the Mullahs but when the Cabinet was formed, no Mullah joined it.

The affluent world must realise that the cause of the struggle in Iran is between the majority have-nots and the corrupt minority of haves.

Religion is taking the place of media in countries where freedom of the press is suppressed. People have become aware of their rights and dignity, and the unarmed people toppled the armed Shah as easily as they toppled his statues.

FARHAD YAWARI,
Brisbane, Qld.

NATIONAL TIMES, WEEK
ENDING FEBRUARY 3, 1979

The mullahs are one of the boys

AS AN Iranian residing in Australia, I would like to brief the readers on the events taking place in Iran.

In 1953 the Shah fled the country when his plot to overthrow the elected national government of Dr. Mussadeh was revealed. Shortly afterwards the CIA launched a military coup and returned the Shah (King) to power. After his return to power he was supported by CIA/Pentagon and supplied with arms and provided with military and intelligence advisors and was helped to establish the dreadful secret police (SAVAK).

The Shah abandoned parliament in its legal form and appointed deputies, allowed no freedom of speech or press, no political parties and unions. Anyone who dared open his mouth was branded as agitator, communist and terrorist and was taken by his dreadful secret police (SAVAK), more dreadful than the Australian sharks.

Much has been said in the media that the Shah tried to "modernise" and "industrialise" the country. With the help of multi-national corporations he has built a number of assembly plants which he and his family as well as the ruling elite have major shares in. The industry that had expanded under the Shah is oil which was mainly managed by foreign technicians.

The worst thing the Shah did for the country was ruining — deliberately — the agriculture to provide a market for American produce. Such betrayal of a nation is hard to believe, but facts and figures cannot be ignored. The following are some examples:—

- Iran was self sufficient in agricultural produce until 20 years ago, now it imports 40% of its need mainly from America.
- Qanats, the traditional irrigation system that had been practiced before the Persian Empire was created, had been — deliberately — neglected and ruined.
- In order to provide cheap labor for his "industrialisation" programme and specially the assembly plants he and his family owned, thousands of peasants and farmers had been shifted from countryside to the city.

The advocacy that mullahs (clergy) are trying to turn the clock back is a distortion of facts. The readers may be surprised to know that the progressive mullahs had helped to establish the non-religious constitution in Iran and the Majlis (parliament) in the year 1906.

It is tradition in Iran that clergy comes to the aid of the nation against local tyranny and foreign invaders. Once the tyrant is overthrown and the invader is ousted, the mullahs (clergy) will return to their Mosques as the soldiers would go to their barracks. The Persian history is saturated with such glorious events. The great politician and the spiritual leader, Ayatullah Khomeini will rest in his Mosque and remain a national HERO. The provisional government he has appointed is formed of veteran politicians and university graduates and no mullah is included. The proposed Islamic Republic in Iran will be a social democracy, with ingredient of Islamic social justice.

The unfortunate events in Pakistan, the barbaric system in Saudi Arabia and the dictatorial regime in Libya are not to be compared with the situation in Iran. The revolution in Iran has emerged from the lowest level of society and is led by intellectuals and progressive clergy and has the support of the masses, and is not military led or orientated.

FARHAD YAWARI,
Graceville, Q.



AUSTRALIAN SENATE
CANBERRA, A.C.T.

JK:MR

7 March 1979

Mr F. Yawari,
93 Bank Road,
GRACEVILLE. QLD. 4075

Dear Mr Yawari,

Thank you for your courtesy in making available to me a copy of a letter and attached documents which you forwarded to the Australian Broadcasting Commission.

I agree that the Iran problem is only a continuation of the same sort of problem that has been encountered in other countries where colonialism has been imposed on the people for many years.

Unfortunately this country is not much better when one tries to express views that are contrary to those held by the Establishment.

Best of luck in your campaign.

Yours sincerely,

(Jim Keeffe)

ID 094- SBR 172- N287-

SYDNEY NSW 25 3-40P

85

MR FARHAD YAWARI

93 BANK RD GRACEVILLE QLD

THANKYOU FOR SENDING ME A COPY OF YOUR INTERESTING LETTER
TO DR GERBER BEST WISHES

GOUGH WHITLAM

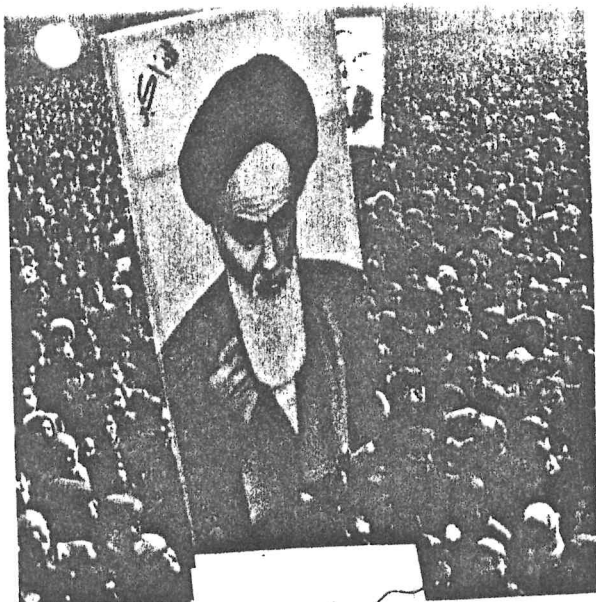
AUSTRALIAN POST OFFICE
TELEGRAM

4 ADI

ایترمدام از که فوئلا نخست در کنفرانس ایران - عرب کاوان دریافت نمودیم. نامه تلفو لاریت باز شخصی ته تو ایران که
روکش متفاده بایم که بیک مومکلام نوز در وقت گذشته ام. و ای مملکت و رادوبما ایران ۹۵/۱۰ از اینجایم و بسته به کار چند سالی
که می باشد به شغل با بسته. به عمل مبتدا نامه با طاعت NATIONAL TIMES و NATIONAL REVIEW و اینجایم

و ملاحظه نمودیم که این نامه
سازمانت که به دست ما رسید

کتابخانه آنلاین «مالتانی و زمانه»



آرزو

تو رهائی مردم ایران ز گمگ
در کمین مردمان ای مردم
تارگر باره گشته مردم دیده
مال مسکینان تناف و گشته
میکنه او زندگی جاه و جلال
تا نماند او گناهش نصف
قرص خون خورده بیگاری گشته
هر بیگاری بیستندش زبان
زیر قفس نکلند بی ایمان
گشت حال خاندان او و حیم
کو در کان بی زبان بازی کنند
کو زند ارباب بابایش نهیب

بهر مادر لقمه نانی آوری
آن شبان جملی ناز تواند
کو بنده روز و شب از ظلم و کین
بید نانی بهر جانم بود
از توای مرد زلف دارگر
هر فرزندان خود ای اهل علم
او نخواهد پدرش نمکین شود
کو درگ نران گشته او بندگی
آن دوست کاری ای مرد عزیز
زندگی خواهد پس آن بی پیک

(آرزو منده)

آرزوی مات ای مرد بزرگ
گمگ اعظم وقت و گمگ مانع
در بی فرست همان گمگان بید
در لطف دین پیدا و گشته
میبرد حاجی همان کب جلال
میبرد و اندک سوی بیت خدا
ملت ایران بی عزاری گشته
نام بی بوره شکم خالی زمان
چون زبان بگشود زندانش روان
او بمرد و در چشمش گشته
خاندانش لیکن وزاری گشته
تقاضی از عزای تاریک مهیب
او بجای مدرسه آهنگری
مادران بی را یاد تواند
زارع و زخمی گشت ایران زمین
از نظرش خانه و مکتب بود
دار و در میان بخواجه کاری
او بخواجه مکتب و تعلیم و علم
او بخواجه زندگی تا ممتی شود
او عدالت خواهد و آزاده گشت
گل شکوفان سازد ایران عزیز
مردم آزاده این آب و خاک



بهمی محبت و دیباچه ای، قفا نرنگ
زن از تخت برده رکنی خاکی

بیادیرین

ساربان و خراهران و دختران
لفته اند این حرف پرغریبان
آن خمینی رهبر والا مقام
آن که تاجون طبع است از جفت
مادر است آنکس که گیتی باید
مادران بودند مادر زنان
ساربان و خراهران بخوار ما
دختران ما گل زیبای ما
روی آنان زیر چادر عمار باد
غمت آنان بنام چادرش
آنگاه را غمت بنام درخشان
جای چادر علم و دانش بایدش
ابر پرش نه سبزه خورشید و ماه
هر مادر آئینان ظلمت مباد
ز شکوفان گل ایران زمین
زیر بار ظلمت عهد محقق
یادگار روزگار ایران سیه
برده کردند خراهران و ساربان
گر که ایران زین خراش برود
سنگی که مادرش زنان بود
زند مردی که نامش در خراب
در حوضخانه زنان بشمار
انجینی مردم نشاید زمینی
که زن را کند خوار و زبون

برای مرد کمال و برای زن نقصان
که ساخت خانه ای بی پایت و بنیان

حت محبت زیر پای مادران
آن درویشان هذا پیغمبران
او بخراشد عزت زنا سدا
حق مادر را بختی او ز غمت
او برای مرد و زن را بشمار
پیش از این دوران پیر سالاران
آن عزیزان همگی دلند ما
ز شکوفان خیره بتان ما
بازان ما حتی همواره باد
غمتش با ما گهرش
فیر چادر گنده کالی پیش باد
جای ظلمت نور و حکمت بایدش
آورد آنگاه ظلمت و روز سیه
هر خراش آئینان ظلمت مباد
زنه لای دختران نیز بین
ظلم فاحش باره آن رسم رقی
که بودند دختران سیه
همچو کاله جلد مردان و زنان
کم کن آن ظلم زنان پر زرد
خراش نه نه آن زنان بود
کرده سمانوشه زکات زن زکات
کرده زندانی که گردد کامکار
با ندانست زیر نام خورشیدی
سینه او مردش را سگون

قرن بیستم قرن کزاد است و
 ایندیرا گاندی بزرگان نیرزن
 کن والا فتنی ترشکذا اندر فضا
 نوبت نژادهای ایران این زمان
 ما برانندیم یا کنی کن جولان درخت
 زیر پای مادران باره بهشت
 دشمنان هزاره نژاد در حجاب
 تا گلینند اسلمه در لیت زنی
 گر بزدی کن زمان هندو چینی
 نیم نیردی خلافتی بی مهر
 زن غریبه با نده ای مرد لرزید
 گر ندری حرمت زن را نکه
 زن برست در است و مادر یک زن
 مادر ختم رسل بوده زنی
 زن بوده اقل شهید راه دینی
 پس کنی کن حرمت نژادهای ما
 که جوانمردی و دینی ای ناهولان
 گر بزدی چون رضای ساری
 گرهری که نیک مردانی بزراد
 زیر شلاق شر بیاد گنگ
 در مصروف انزوا بی مرد و زن
 هم نژادی هم میاهد بوده زن
 که شهید راه ایران بجز
 هر آزادی که انسان باله او
 جاهل و احمق دهد زن را عذاب
 زن برست و اشدت دینی در خیمه
 کن نجا دزه ها که سادگی بکرد
 کن زن بزدل کن هزاران
 حال آنکس را که و جدایی را دوست
 یا بداند معنی حجب و حیا
 یا که دارد هزاره و مادر گهراو
 ندم بنایه ز روی همسرش
 حرمت زن را نکه دارد که زن
 یار پر دینی کن زن نیردی سفی

زن رگر نژاد زید باز در در
 رهبرستان کن مهر کهن
 همچو مردان داده تغییر حق
 تا به کیان برده ایران جولان
 سناکه ایران را با نیرم چون بهشت
 ای خرافاتی تو ای گمراه درخت
 تا نوزادند با نژاد علم و کتاب
 تا نژادند دشمن از ایران زمینی
 کی بداندی از وطن اگر یک و چینی
 مرده با نده آن همه غن و هند
 مادر فرزندی تو حبس لطف
 حرمت هر زن نماند در رسته
 زن بزراد همه کن پیغمبران
 هم نژاد و یار و غمخوارش زنی
 قاتل ستمی ابو جمل لعین
 همه نقای کن مولای ما
 اینده تهمت زنی بر بانوان
 کی بزدی ایران زنی را گوهری
 دخت نیردی چه مردی جان بدار
 کن عزیز و خدیوان ر دارگر
 زیر رگبار رسل هر دو تن
 هم شهید و هم مبارز بوده زن
 کن غمخواران عزیز بی جهیز
 نیردی شهیدت مردی که ایران بزراد
 زن مرسته خانه جاهل خراب
 زن رعوف و مهربان ای پرگه
 دامن نژادهای ما داده کجور
 کن نیردین وطن کن همدران
 یا هژای مهربان ایان دوست
 یا کنه ندم از خدا و انبیا
 یا که ناله دختش از دست او
 ندم بنایه ز روی مادرش
 مادر است او مادر ما وطن
 گویم اینی ابدیت را در شان زن

SAMYAH

نژادها- انسان

۱۵ فروردین ۱۳۵۸
 سالگرد پیدایش انقلاب